

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال نهم، شماره شانزدهم، بهار و تابستان ۹۷، صفحات ۱۸۳-۲۱۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۱۲/۰۷

تبیین علل و روند بازتاب شخصیت و شورش بهرام چوبین در تاریخ‌نگاری دوره ایلخانان

ذکرالله محمدی^۱
مسعود آدینه‌وند^۲

چکیده

هدف این مقاله شناخت علل ثبت رویداد شورش بهرام چوبین بر ضد هرمزد چهارم ساسانی (۵۷۹-۵۹۰ م)، در متون تاریخی دوره ایلخانان با رویکرد اندرزنامه‌ای است. متأثر از نظریه عبرت در تاریخ، مورخان این دوره با ذکر داستان بهرام چوبین که بررسی آن، مسئله این مقاله است، سعی داشتند به حکام یادآوری کنند با رعایت جانب حق و عدل و خودداری از رفتار ناشایست، مانع از شورش زبردستان و رجال سیاسی- نظامی شوند؛ گرچه پاره‌ای از آنان رفتار بهرام را نقد کرده‌اند، اما اکثراً عامل بروز این رویداد را رفتار نادرست و غیرعادلانه هرمز ساسانی دانسته و بدینوسیله، ایلخانان را از تکرار اینگونه اشتباهات بر حذر داشتند. در این پژوهش سعی می‌گردد با نگاه به متون تاریخی و برخی کتب ادبی دوره ایلخانان، دیدگاه مورخان این دوره درباره شورش بهرام چوبین شناخته شود. روش پژوهش، توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای است. نتایج نشان می‌دهد که گرچه بیشتر مورخان، به اصطلاح درباری بودند، اما با ذکر حادثه بهرام چوبین اندیشه حکومت‌داری بر اساس عدل و تدبیر را به حکام ایلخانی گوشزد کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: بهرام چوبین، حکومت‌داری، شورش‌های داخلی، تاریخ‌نگاری، ایلخانان.

ze.mohammadi@alzahra.ac.ir
masoud.adineh66@yahoo.com

۱ - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء تهران (نویسنده مسئول)
۲ - دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

***Explaining the Reasons and the Procedure of Recording
Character and Rebellion of Bahram Chobin in the
Historiography of the Ilkhanids Era***

Z. Mohammadi¹

M. Adinehvand²

Abstract

This study explains why Bahram Chobin's rebellion against the Sassanid Hormizd IV (579-590 AD) has been recorded in the historical texts of the Ilkhanate era in an advisory approach. By referring to Bahram Chobin's rebellion based on deterrent theory in history, the historians tried to warn the rulers that if they did according to justice and avoid unrighteous behaviors, they could prevent the insurgency of subordinates, politicians and Martials. Although some have criticized Chobin's rebellion, most of them believed that the reason was unfair and unrighteous behaviors of Sassanid Hormizd; and thereby they urged the Ilkhanate not to repeat such a mistake. Based on a descriptive-analytic method to study the historical texts and some of the literary books of the Ilkhanate era, which are all library resources, the views of historians of this period about Bahram Chobin's rebellion are examined. The results showed that although most historians were so-called courtiers, by referring to Chobin's rebellion, they have tried to persuade Ilkhanate to rule according to the principles of justice and sound advices.

Keywords: Bahram Chobin, Governing, Internal Revolts, Historiography, Ilkhanids.

1 - Associate Professor, Department of History, Al Zahra University of Tehran
ze.mohammadi@alzahra.ac.ir

2 - Ph.D. student at the International University of Imam Khomeini, Qazvin
masoud.adineh66@yahoo.com

مقدمه و طرح مسأله

از جمله مهمترین مسائل اجتماعی مورد توجه بشر در هر دوره تاریخی، وجود نهادی برای اداره کشور و جلوگیری از هرج و مرج و نابسامانی بوده و می‌باشد و در این راستا به اشکال مختلف و با بهره‌گیری از نظام‌های حکومتی متعدد، دولت‌ها شکل گرفتند که قبل از هر چیزی علت وجودی نهاد مذکور، نظم بخشیدن به قلمرو خاص و دفاع از مردم تحت سلطه بود. ایران از جمله ممالکی است که مسئله تشکیل حکومت‌ها در آن پیشینه طولانی دارد و طبق اسناد و روایات، در دوران باستان نظام حکومتی پدرسالار و شاهنشاهی یک ساختاری سیاسی را به وجود آورد که حکومت‌های بعد از اسلام آنرا به ارث بردند و همین امر زمینه‌ای شده که خود مردم نیز بپذیرند، با این شیوه حکومت‌داری است که می‌توان هم صاحب موجودیتی سیاسی و کشور مستقلی شد و هم اینکه با جلوگیری از ظلم و ستم و برقراری عدالت، به حقوق مردم رسیدگی کرد. بهترین مصداق این مدعا نگارش سیاستنامه-ها و شاهنامه‌هاست که تلاشی ایدئولوژیکی برای توجیه ضرورت وجودی حکومت‌ها به شمار می‌رفته است. نکته بسیار مهم در این زمینه این است که با توجه به نوع انتقال قدرت از پدر به پسر - مشکلی که همواره این نظام سیاسی را تهدید می‌کرد-، احتمال شورش و توطئه یکی از فرزندان و یا وابستگان نزدیک و حتی از دولتمردانی از جمله نظامیان، دیوانیان و... بر ضد حاکم وقت بوده که با هدف قدرت‌گیری و براندازی و خلع شاهان، خود حکومت را بدست گیرند و در تاریخ باستان و میانه ایران، عده‌ای از افراد با این هدف شورش کرده و برخی در این زمینه موفق نیز شده‌اند. مسئله دیگر بروز شورش داخلی در نتیجه سوءرفتار سیاسی یا اشتباه مدیریتی پادشاه بود و با توجه به اهمیت فراوان این موضوعات، مورخان و نویسندگان که مأمور ثبت تاریخ سیاسی حکومت‌ها به شمار می‌رفتند و بسیاری از آنان در دربار به سر می‌بردند، کم و بیش به این حرکت‌ها و عصیان‌ها اهتمام داشته و بسته به پایگاه خانوادگی و جایگاهی که در زمان خود از آن برخوردار بودند، روایت خاصی از این شورش‌ها ارائه کرده‌اند.

از جمله مهمترین اقدامات کودتا مانند، قیام و حرکت اعتراضی بهرام چوبین بود که برضد هرمزد چهارم ساسانی (۵۹۰-۵۷۹م) شورید؛ گرچه سریعاً سرکوب شد، اما از این منظر که

مشروعیت و مقبولیت شاه ساسانی را در نزد مردم خدشه‌دار کرده و تأثیر زیادی در تضعیف شاهنشاهی ساسانی و نهایتاً سقوط آن داشت، قابل توجه بوده است. این رویداد در واقع نقطه عطفی بود که مشروعیت ساسانیان را زیر سؤال برده و به نوعی مقدمه‌ای برای تضعیف درونی و ساختار قدرت این سلسله شد (ایمانپور و گیلانی، ۱۳۸۹: ۸-۶). باینحال در دوران بعد یاد و خاطره آن همچنان زنده مانده و با بررسی و تحلیل محتوای کتب تاریخی - به ویژه تواریخ عمومی - در سنت تاریخ‌نویسی ایرانی - اسلامی، می‌توان به این مهم دست یافت. در دوره ایلخانان مغول در ایران در زمینه تاریخ‌نویسی، تغییر اساسی و مهمی شکل گرفت و پیدایش رویدادهای بزرگ و تأثیرگذار، انقلابی را در نگارش تواریخ عمومی ایجاد کرد و در اکثر این تواریخ، به شورش بهرام اشاره‌ای دارند.

در باب پیشینه تحقیق باید گفت، راجع به خود قیام بهرام چوبین مقالاتی چون «نقش شورش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی» از محمدتقی ایمانپور و نجم‌الدین گیلانی، «تراژدی دو سردار نگون بخت: مکبث انگلیسی و بهرام چوبین مرزبان ری و طبرستان»، جابر عناصری و «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان بهرام چوبینه در شاهنامه فردوسی» محمد طاهری و محمد مؤمنی ثانی شده است. برخی از محققان تاریخ ساسانیان چون کریستین سن و تورج دریایی، نیز اشاراتی به آن کرده‌اند. کتابهایی افسانه‌ای به نام بهرام چوبین نامک و بهرام شوس نیز وجود داشته‌اند (ابن‌الندیم، ۱۳۸۲: ۷۴۱)، که بر جای مانده‌اند. تاریخ بلعمی، تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی از جمله منابعی هستند که در باب داستان بهرام چوبین اطلاعات مبسوطی ارائه کرده‌اند؛ باینحال بازتاب این قیام بر علیه حکومت مرکزی در منابع تاریخی دوره ایلخانان، تاکنون در پژوهشی مستقل بررسی نشده است. مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که، مورخان این دوره چرا و چگونه به حرکت اعتراض‌آلود بهرام چوبین نگریسته‌اند؟ فرض بر آن است که اوضاع ناآرام سیاسی - اجتماعی دوره ایلخانان و لزوم موجودیت حکومت مرکزی برای غلبه بر اوضاع در این شرایط سبب شده است که، مورخان در ذکر تاریخ گذشته داستان بهرام چوبین را با هدف عبرت‌گیری حکام از تاریخ، وصف کرده و با این روش هم وقوع شورش‌های مشابه را نقد نمایند و هم اینکه با دادن پند و نصیحت به ایلخانان، مانع از بروز چنین حوادثی شوند. به این منظور تواریخ عمومی دوره ایلخانان مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا درک درستی از

حافظه تاریخی مورخان ایرانی دوره میانه راجع به ایران باستان، به دست آید.

۱. ماهیت شورش بهرام چوبین

از بزرگترین حوادث تاریخی عصر ساسانیان، شورش بهرام چوبین بود که محرک آن سربازان و اشراف ناراضی از هرمزد چهارم به شمار می‌رفتند. بهرام پسر بهرام گشنسب مرزبان ری و از خاندان مهران (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۵۷۸؛ رستگارفسایی، ۱۳۶۹: ۲۰۹) و ظاهراً به علت بلندی قد به چوبین معروف شده بود (خالقی مطلق، ۱۳۷۹: ۱۶۲). وقتی هرمزد به جای خسرو اول بر تخت نشست، مقدمات صلح بین میان ایران و روم، جریان داشت که او به علل نامشخص، آنرا بر هم زده و زمینه برخورد نظامی و شعله‌ور شدن جنگ میان طرفین فراهم شد. این زمان ترکان از شرق، روم از غرب و خزران از طرف آذربایجان به ایران حمله کردند و هرمزد ابتدا با کمک رومیان، خزران را اخراج کرده و بعد از مشورت با موبدان، بهرام را برای جنگ با ترکان انتخاب کرد (طبری، ۱۳۶۲ الف: ۷۲۶/۲؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۴/۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۱۸-۴۱۳). در واقع با توجه به نقش تأثیرگذاری که فرمانده می‌توانست در حفظ روحیه سربازان داشته باشد، وی کارآمدترین سردار ایران یعنی بهرام چوبین را به این منصب تعیین کرد؛ فردی که در دوره انوشیروان در پیروزی مقابل دشمنان و مهاجمان شایستگی‌های زیادی از خود نشان داده بود. به نوشته طبری:

«بعد از مشورت با شاه، همه به او گفتند این کارزار را به جزء بهرام چوبین نشاید و اندر آن وقت مردی مردانه‌تر و مبارزتر از وی نبود ... و بهرام گفت من رهی [چاکر] ملکم و فرمانبردار و شمشیری‌ام از شمشیرهای ملک، هر کجا فرستد، جان فدا کنم» (طبری، ۱۳۶۲ ب: ۹-۶).

بنابراین رابطه هرمزد و بهرام در ابتدا حسنه بود و اختلافی با هم نداشتند و بعد از جنگ با ترکان بود که اختلاف میان آنان موجبات شورش وی را فراهم کرد. طبق برخی روایات، بهرام بعد از پیروزی بر ترکان، غنائم را برای هرمزد فرستاد، ولی آئین گشنسب دبیر هرمزد چنین وانمود کرد که او بخشی از غنائم را برداشته است و هرمزد نیز خشمگین از این موضوع، به تحقیر بهرام پرداخت (منفرد، ۱۳۷۷: ۸۷۵/۴). هرمزد این رفتار بهرام را خیانت تلقی کرده و به همین خاطر اسباب زنانه برایش فرستاد تا به او القاء نماید که از زنان پست‌تر

است (بلغمی، همان: ۸۰/۲-۱۰۷۹). بنابراین از روایات مطرح شده چنین بر می‌آید که وظیفه یک فرمانده این بوده وقتی در جنگی غنائم می‌گرفت، آنرا تماماً به دربار فرستد.

در جنگ با ترکان، سپاه ساسانی شکست خورد. با توجه به احتمال شکست در هر جنگی، بهرام خود را مسئول جنگ نمی‌دانست و علل را در برتری نظامی و افزایش عدّه و عدّه می‌دید، درحالی که هرمزد به نوعی بهرام را مقصر می‌دانست، بهرام را عزل کرد و او به پشتوانه سربازان علم مخالفت برافراشت و همین مقدمه‌ای شد برای ناآرامی دوره هرمزد و نهایتاً براندازی و عزل او بدست خسرو پرویز. وقتی خبر شکست سپاه بهرام رسید، هرمزد دستور داد دبیرانش نامه‌ای بنویسند و با دو کدانی برای ریسندگی به همراه جامه زنانه، برای او فرستاد (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۱۰۳). بعد از آنکه رابطه میان آن دو مکدر شد، بهرام در نظر نجبای زمان برای تسویه با هرمزد مناسب به نظر می‌رسید و هرمزد را مقید و محبوس ساختند و خسرو دوم را جانشین کردند، ولی بهرام هدفی عظیم داشت؛ می‌خواست به تاج و تخت برسد و این سوءقصد از جانب فردی غیر ساسانی، جنایت محسوب می‌شد (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۶۷). رفتار توهین‌آمیز هرمزد باعث شد که بهرام و سپاهیان‌ش برآشفته و برای شکست او روانه پایتخت شوند.

شاه ساسانی برای شکست خاندان‌های بزرگ صاحب قدرت، آنان را از مناصب مختلف خلع کرد. بعد از آنکه بهرام سپاه و فرماندهان را دور خود جمع نمود، با پرموده خاقان ترک صلح کرده و با این کار شورش خود را آغاز کرده و در نامه‌ای به هرمزد گفته بود که تو برای فرماندهی زاده نشده‌ای. بهر حال بهرام به سوی تیسفون تاخته و هرمزد را شکست داد. بعد از هرمزد، پسرش خسرو به جانشینی او انتخاب شد. خسرو اول اعضای خاندان‌های بزرگ را به خدمت گرفته و اسپاهبدان را از خاندان مهران برگزید (Pourshariati, 2009: 101-102). با این اتفاق مقدمه برای سلطنت بهرام فراهم شد و مدتی به پادشاهی مشغول شد. وی که پیشینه اشرافیتی داشت، درصدد قدرت‌گیری برآمد و حاضر نبود که از خسرو (دوم)

۱- برای اطلاعاتی مفصل از روند شروع حرکت بهرام و رفتن او به مقر هرمزد ر. ک به آرتور کریستین سن، داستان بهرام چوبین، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: طهوری، ۱۳۸۵، صص ۱۱۳-۱۰۳.

فرمان ببرد، در اقدامی بی‌نظیر^۱ خود را جانشین اجدادش در زمان پارتیان معرفی نمود با شکست خسرو، در تیسفون با لقب بهرام ششم، تاجگذاری کرده و به‌دست خود تاج را بر سر گذاشت (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۶۲۲). این اقدام، تقریباً باور نکردنی و حمل بر بی‌شرمی می‌شد؛ چراکه می‌خواست موهبت الهی را از ساسانیان بگیرد (براون، ۱۳۳۵: ۱۹۳/۱). بنابراین با تمام قدرت و منزلتی که شاه در اندیشه ایرانی داشت، گهگاهی مردم بر ضد او به‌عللی چون بیدادگری، بی‌کفایتی و... می‌شوریدند و می‌گفتند که فره ایزدی از او گرفته شده است و شورش بر ضد هرمزد از جمله این حرکات بود.

حکومت بهرام، مستعجل بوده و دوره کوتاه زمامداری‌اش، که یک سال و اندی در مدائن حکومت کرد (همدانی، ۱۳۹۲: ۸۴۸/۱)، مقارن شد با شورش روحانیان و بزرگان که از قدرت‌گیری او ناراضی بودند و از طرفی، خسرو که به امپراتور روم موریکیوس^۲ با وعده واگذاری دارا و میافارقین، با سپاه کمکی روم به ایران آمده و بهرام را در حوالی گنزگ (شیز آذربایجان)، شکست داده و بهرام به ترکان پناه برد و کمی بعد در بلخ کشته شد (کریستن-سن، همان: ۵۸۰). ابن‌العبری بهرام را «بهرام مرزبان» دانسته است که بعد از کشته شدن هرمزد، با خسرو که به موریقی پناه برده بود، در الرها جنگید و شکست خورد (ابن‌العبری، ۱۴۱۵ق: ۱۵۲). غائله بهرام چوبین، به‌عنوان یکی از اشراف زادگانی که بر ضد حکومت پذیرفته شده و قانونی ساسانی، شوریده بود، البته با قتل او خاتمه نیافته و بعد از آن از طرفی منشأ داستان‌پردازیها و افسانه‌هایی شده که تا قرون بعد همچنان در منابع تاریخی و ادبی انعکاس یافته و به صورت فولکوریک در میان عامه به‌صورت سمبلی از عدالت، مردانگی، شجاعت و احیاءگر دین و حکومت ایرانی تبدیل شده بود. طبری اشاره کرده که بهرام وقتی به خراسان و ترکستان رفت، «بسیار کارها کرد و از مردانگی پرویز حیل‌ها کرد تا او را در ترکستان بکشند» (طبری، ۱۳۶۲ب: ۳۳). باینحال افرادی چون طبری و ثعالبی این حرکت اعتراضی را تأیید نمی‌کنند.

۱- شورش بهرام چوبین در واقع اولین شورش فردی غیر از خاندان سلطنتی بر ضد ساسانی بود، اگرچه قبل از او، در اوایل دوره ساسانیان و حتی قبل از این سلسله افرادی بر ضد حکومت‌های مرکزی برخاسته بودند و درگیری‌هایی بین خاندان‌های مختلف و روحانیان برای به تخت نشاندن فرد خاصی وجود داشت (دینوری، ۱۳۷۱: ۹۳؛ پیگولوسکایا، ۱۳۶۷: ۳۶-۴۱۲).

2- Maurikios.

۲. مقام بهرام چوبین در ایران بعد از اسلام

با سقوط ساسانیان و ورود اعراب مسلمان به ایران، داستان بهرام چوبین به صورت شفاهی و کتبی منتقل شد. با توجه به پایگاه خانوادگی و تعلق به خاندان اشرافی مهران و حتی به زعم افرادی چون گردیزی، بهرام فرزند گرگین پهلوان ایرانی و از نسل آرش کمانگیر بوده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۰) و لذا بعد از اسلام سرگذشت وی با افسانه و حماسه درآمیخت. اعتراض بهرام در برابر رفتار ناشایست هرمزد و شکست این شاه ساسانی، لیاقت و کاردانی وی، همگی موجب شد، سرگذشت و اعمال پهلوانی بهرام مورد توجه قرار گرفته و بتدریج وارد قلمرو حماسه و خیالپردازی شود (Yarshater, 2006: 1168). کتابی افسانه‌ای معروف به بهرام چوبین نامک نیز در اوایل دوران اسلامی با این رویکرد درباب او نوشته شده که امروزه بر جای نمانده است. همین رویکرد دوگانه درباره بهرام، منشأ اختلاف نظرانی نسبت به کارنامه وی شده است، باینحال بعد از اسلام بیشتر از او به عنوان یک قهرمان شجاع و ظلم ستیز یاد می‌شد.

برخی از حکومت‌های ایران بعد از اسلام نیز برای کسب مشروعیت و توجیه دشمنی‌شان با همسایگان و در راستای قدرت‌گیری، نسب خود را به بهرام می‌رسانند، از جمله سامانیان که از نوادگان او معرفی شده‌اند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۷۰؛ مستوفی، ۱۳۶۲ الف: ۳۷۶؛ خواندمیر، ۱۳۱۷، ۱۰۷). این نسب‌سازی که در دوران اسلامی پدیده‌ای فراگیر و طبیعی بوده است، در واقع تلاش برای کسب مشروعیت با هدف مقبولیت بوده و اینکه با این وسیله پایگاه شاهی برای خود کسب نمایند و لذا بسیاری از حکومتها، حتی برخی حکام غیرایرانی چون غزنویان، نیز از این نسب‌سازی به دور نماندند. این سخن نشان دهنده حفظ سرنوشت بهرام چوبین در حافظه تاریخی ایرانیان بوده است. بناکتی ملوک شروان و اسپاهبدان گیلان را نیز از نوادگان بهرام می‌داند (بناکتی، ۱۳۴۶: ۶۵). جنگ با ترکان را به شهرت بهرام در برخورد با این طایفه و دشمنی سامانیان با آل بویه را بر سر ری (ملک مورورثی خاندان مهران که بهرام از این خاندان بود) می‌دانستند. مهمترین منبع ادبی که این داستان را در خود بازتاب داده، شاهنامه فردوسی می‌باشد.^۱ بزرگترین داستان حماسی عهد ساسانی، همین شورش بهرام

۱- برای اطلاع از این قسمت در شاهنامه فردوسی ر. ک به ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۵، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: علمی، ۱۳۶۱، صص ۴۸-۳۰.

چوبین است که فردوسی آن را یادآور روزگار رستم‌ها و گودرزها می‌داند و بعد از ذکر شهریاری هرمزد که با ظلم و ستم همراه بود، شورش بهرام را موجه و ضروری می‌داند (جوانشیر، ۱۳۸۸: ۵۵-۲۴۸). از طرف دیگر به صورت الگویی برای ضدیت با حکومت مرکزی ناکارآمد و ضعیف درآمد و منشأ شورش‌های زیادی شد که اولین آنها را به قول کریستین‌سن وستهم و شهربراز انجام دادند (میثمی، ۱۳۹۱: ۸۲-۵۸۱). شاعرانی چون فردوسی که با رویکرد حماسی و غیرواقعی به تأیید اقدام بهرام پرداخته‌اند، در واقع امیدوارند که فردی همچون او در زمان خود (غزنویان) پیدا شود و در برابر حکام ظالم قد علم کند. صرف‌نظر از علل شورش او، نکته مهم انگیزه‌اش در قدرت‌گیری و براندازی حکومت ساسانی بود، اقدامی که برای بسیاری از مردم آن زمان با توجه به مقبولیت و رسمیتی که این خاندان حاکمه داشتند، نوعی بدعت به‌شمار می‌رفت. بالینحال رویداد فوق نشانه‌ای بر ضعف درونی نظام سلطنت می‌باشد که در واقع بعد از انوشیروان، دوره احتضار طولانی و ضعف فرسایشی ساسانیان، آغاز شده بود.

۳. جایگاه دولت، حکومت مرکزی و شاه در جامعه ایرانی

صرف‌نظر از بیان انواع و اشکال دولت، فلسفه وجودی این نهاد، به معنای ساختار سیاسی به تلاشی برای برقراری نظم در یک برهه زمانی و مکانی بر می‌گردد. هدف اصلی این نهاد، صرفاً این نیست که مانع از تجاوز اعضا به حقوق یکدیگر شده و مبادلات آنان را تنظیم کند، بلکه هدف اصلی دولت تأمین یک زندگی خوب و توأم با فضیلت می‌باشد (یشربی، ۱۳۸۷: ۳۲). با توجه به این وظایف بود که از قدیمیترین ایام چه در دوران اسطوره‌ای و چه تاریخی دولت‌ها به اشکال مختلفی شکل گرفته‌اند. تشکیل دولت و حکومت مقدمه‌ای برای برقراری مناسبات دیوانسالاری و قوانین کشورداری به‌شمار می‌آمده و برای مدیریت بخش‌های مختلف آن باید دولت مرکزی وجود می‌داشت و از این منظر در ایران از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر این دو نهاد (دولت و دیوانسالاری) در راستای هم به فعالیت

۱- برای اطلاع از این موضوع رک به محمد طاهری و محمد مؤمنی، «بررسی و تحلیل ویژگیهای حماسی داستان بهرام چوبینه در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه تاریخ زبان و ادب فارسی، سال پنجم، شماره اول، پیاپی اول، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۹۶-۱۷۵.

پرداخته‌اند.^۱ در حافظه تاریخی ما ایرانیان همچون برخی از ملل باستانی، شخص حاکم و پادشاه مملکت جایگاه ویژه و نقش بسیار تعیین کننده‌ای در برقراری نظم و آرامش و رتق و فتق امور داشته و از قداست بالایی برخوردار بوده است. به گفته خواجه نظام‌الملک وقتی فرمانی از درگاه صادر می‌شد:

«باید که حشمتش چنان بود که کس را زهره آن نباشد که آن را دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد و اگر معلوم گردد که کسی به چشم حقارت به آن نگریسته، ... آن کس را مالش بلیغ دهند» (طوسی، ۱۳۴۷: ۹۷).

در ادامه این گزارش است که گریزی به حکایت بهرام چوبین زده و به نقد می‌کشد؛ چرا از فرمان شاه سرباز زده است (همان: ۹۹-۹۸). در مقام نظر و عمل شخص شاه برای تمرکز امور در پایتخت و سازماندهی و توجه به ولایات و همینطور ترتیب امور مذهبی، نظامی، رفاهی و... در تلاش بوده است.^۲ او نماینده و سایه خدا بر روی زمین محسوب می‌شد و با برخورداری از فره ایزدی، منشأ و سرچشمه دارایی و مقام و قدرت اجتماعی خلائق و حرفش قانون بوده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۸۹). همین برخورداری از وجهه مذهبی و تقدس الهی سبب می‌شد که اکثر مردم اطاعت بی‌چون و چرا از او را بپذیرند و وجود او را برای اداره درست کشور امری ضروری می‌دانستند. بی‌جهت نیست که در تمام کتیبه‌های هخامنشی به این امر اشاره شده که سلطنت موهبتی الهی است که از جانب اهورامزدا به آنها داده شده است (هیلنر، ۱۳۶۸: ۱۵۸)، اطاعتش بر همه لازم بود. جاحظ در گرامی داشتن پادشاه تصریح کرده:

«چون خداوند عزوجل بزرگی و ارجمندی را از طرف خود خاص شاهان نمود و با فرمانروایی و قدرت و سلطنت گرامی داشت و آنها را بر کشور مسلط نمود و توانایی داد و اداره امور بندگان خود را به آنها واگذار فرمود، بنابراین بزرگ داشتن و بزرگ نمودن و گرامی

۱- برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک به حمید تنکابنی، درآمدی بر دیوان‌سالاری در ایران، ۱۳۸۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲- برای اطلاع از جایگاه و نقش شاه در اندیشه ایران‌شهری و تفکر ایرانی از حکومت ر.ک به خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، به کوشش هیوبرت دارک، تهران: ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

داشتن و ستودن آنها را بر دانشمندان واجب گردانید همچنان که فرمانبری و فروتنی و پیروی از پادشاهان را بر آنها لازم نمود» (جاحظ، ۱۳۴۳: ۴۲).

بنابراین رجال سیاسی- نظامی و عامه مردم بایستی از شاه تبعیت می‌کردند و همین نوع نگاه به شاهان نقش مهمی در توجیه قدرت و مشروعیت و مقبولیت آنان داشت و مورخان و نویسندگان بر این موضوع تأکید داشتند.

در مورد بهرام چوبین نیز علت برخورد هرمزد با وی را به فرصت‌طلبی بهرام و بردن غنائم جنگی برای خود و زیاده‌خواهی سپاه او دانسته‌اند. این دیدگاه در واقع بیشتر از سوی مورخان و نویسندگانی مطرح شده است که طرفدار حکومت مرکزی و پادشاه و به نوعی از مقربان بوده‌اند و لذا شورش بهرام را نقد نموده‌اند، بنابراین بدون اینکه از این حرکت دفاعی بکنند بدون توجه به رشادت‌های فرمانده قابل‌ی چون بهرام، از شکست خوردن و کشته شدن او چندان ناراحت نیستند. گردیزی اشاره کرده:

«بهرام چوبین به ترکستان رسید ... خزینه شابه را بتمامی برداشت ... آیین حبس‌بند وزیر هرمزد صورت آن زشت کرد سوی هرمزد ... بهرام همه مال که یافت به دو نیمه کرده؛ نیمی را خود بازگرفت و نیمی را به تو فرستاد ... هرمزد را خشم گرفت و فرمود تا دوک و پینه فرستادند سوی بهرام و نامه نوشت بسوی او که تو خیانت کردی و باز گرفتی مال و هرکه خیانت کند، عاصی باشد و هر که اندر ما عاصی باشد، از زن بتر [بدرتر] باشد ... پیشروان لشگر گفتند این خدمت را که ما کردیم، این مکافات نباشد که هرمزد کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۱-۹۰).

این مورخ شورش بهرام را بیشتر به گردن سپاهیان می‌اندازد تا خود او. گردیزی در ادامه تصریح کرده که بهرام بعد از هزیمت به ترکستان رفته و بعد از آنکه کارهای نیکو کرد، به مکر و حيله پرویز هلاک شد (همان: ۹۳). بنابراین او بطور ضمنی از حرکت بهرام طرفداری کرده و بدون توجه به موقعیت شاه، بهرام را فردی شجاع دانسته که در نتیجه رفتار بد هرمزد و به تحریک سپاهیان به شورش پرداخت. با اینحال گردیزی با تأکید بر اصل وفاداری، از کسانی که این سوگند را می‌شکنند، انتقاد می‌کند و تنها موردی که استثناء قائل شده است، بهرام می‌باشد که لابد بخاطر اینکه نیای سامانیان بوده، نمی‌خواسته آن را ردیف

توطئه و شورش‌های درباریانی چون سبکتکین، قرار دهد (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۰۸)، که بر ماترک سامانیان سلطه یافتند. با اینحال در برخی از منابع بر بی‌وفایی بهرام تأکید شده است. بلعمی اشاره نموده وقتی بهرام نزد خاقان محبوب افتاد:

«هرمزد رسول نزد خاقان فرستاد با خواسته بسیار و گفت خاقان را بگوی بهرام مردی بی‌وفاست و اندر ملک عجم عاصی شده و ...» (بلعمی، ۱۳۵۴: ۱۰۸۷/۲).

مسئله مهم دیگر اعتقاد به وجود شخص شاه برای دادگری، رعیت‌پروری، برقراری عدالت، تلاش او برای حفظ نظم، رفتار بر اساس محبت و مهربانی بود. صفت عدل و عدالت در دوره تاریخی و اسطوره‌ای از اهمیتی بسزا برخوردار بوده است و او وظیفه داشته که برای حفظ نظم درونی طبقات و جلوگیری از بهم خوردن ترتیب آن، عدالت داشته باشد و اگر این صفت را کنار می‌گذاشت، امور مملکت پراکنده می‌شد. عنصرالمعالی که باب سی و هفتم قابوس‌نامه را در خدمت کردن پادشاهان نامیده در وصیت به فرزندش بعد از آموزش آئین مملکت‌داری اشاره کرده است:

«پس باید که از حال مملکت خویش و از حال رعیت و لشکر خویش غافل نباشی ... بر مملکت خویش و حال رعیت واقف باش ... در کار پادشاهی، پادشاه بزرگتر از همه کس باشد و باید بزرگی کند از کردار و گفتار و ...» (عنصرالمعالی، ۱۳۳۵: ۱۷-۲۱۴).

عدالت یعنی رسیدگی به امور مردم و نظارت بر حفظ جایگاه طبقات و نظم در جامعه. از طرفی عدالت با حفظ دین و قوانین یکسان و لازمه انجام آن اقتدار و دینداری است. در اندیشه سیاسی ایرانشهری، پادشاه با این خصایص بادوام و کامیاب می‌شد. در کتاب تحفه که جزء متون اندرزنامه‌ای قرن هشتم ق، محسوب می‌شود، در باب عدل اشاره شده:

«شیمه عدل و احسان بهترین شیم است و نظام ملک و دولت بدان منوط و سعادت دنیا به ناصه مراعات آن معقود. هر که این خصلت را عادت کرد تمامت کرایم اخلاق را احراز کرد و هیچ از خصال حمیده و سجیه شهبیه از او در تنق عزت محجوب نماند ... اگر نظام عدل گسسته شود، در دایره وجود هیچ موجود باقی نماند» (تحفه، ۱۳۴۱: ۳۱).

در این راستا گرچه در اندیشه اکثر مورخان سنتی جریان تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی،

در انتقال قدرت، مشیت الهی مؤثر است، ولی حفظ حکومت منوط به عمل شاه و فضیلت‌ها و تدابیر اوست (میثمی، همان: ۱۱۶). بنابراین عدل و داد شاه به همان اندازه در ابقای حکومت نقش داشت که خواست خدا تلقی می‌شد. هرمزد نیز با خواص مردم به ستم پرداخت و سیزده هزار مرد پارسی را بکشت و با فروپاشی امور دشمنان رو به سوی او کردند و او روش معقول شریعت را کنار گذاشته و رسوم را محو کرد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/۲۶۵). بعد از این برخوردها بود که مسئله دشمنی بهرام و هرمزد پیش آمده و شورش او رخ داد. این دیدگاه را بیشتر کسانی مطرح نموده‌اند که خارج شدن پادشاه از مسیر عدالت‌خواهی را عاملی برای سقوط او معرفی کرده‌اند. در واقع با تاسی از مسئله عبرت‌گیری، در اندیشه مورخان، پادشاهی وظیفه خطیری است و فردی باید آن‌را عهده‌دار شود که به تمام جوانب توجه کند و افراد کاردان و لایق را از خود دور نکند و اگر به این کار مبادرت نماید، به همان سرنوشتی دچار می‌شود که هرمزد ساسانی و مسعود غزنوی و... دچار شدند. ابن بلخی تصریح کرده:

«هرمزد رعایا را نیکو داشتی، اما بزرگان و مردم اصیل را نتوانستی دید و بزرگان را می‌کشتی^۱ ... پس همگان از وی ترسیدند و دشمنان او را از اطراف جهان بر می‌آغاییدند که از جمله ایشان خاقان شابه بود ... بهرام شوین برفت و خاقان و پرموده [پسر خاقان ترک] را بکشت و مالها و غنائم بی‌اندازه نزد هرمزد فرستاد ... بهرام صواب ندید در بلاد ترک بماند و هرمزد سخنان درشت گفت و بهرام ... بزرگان را گفت این مرد تخمه همگان بخواهد بریدن و ...» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۹-۹۸).

گرچه شاه در مملکت‌داری نفوذ و منزلت والایی و اطاعتش بر همه واجب بوده، ولیکن بی‌تدبیری و سوءرفتار او با زیردستان و فرماندهان می‌توانست نقش زیادی در ضعف و نهایتاً سقوط آنان داشته است.

در دوره ایلخانان نیز افرادی بودند که با انگیزه‌های مختلف آیین شهریاری و اخلاق مملکت‌داری را در آثار و افکار خود مدنظر داشته‌اند. خواجه نصیر در اخلاق ناصری عدالت و

۱- ابن بلخی رقم اغراق آمیز ۱۳۰۰۰ نفر را ذکر کرده است.

اسباب و اقسام آنرا برشمرده که عدالت چیزهای نامساوی و نامناسب را مساوی و مناسب می‌کند و عدالت را فضیلتی نفسانی دانسته است (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۷-۱۳۱). در بحث آداب ملوک، نیز ادامه داده که:

«عزم الملوک را فضیلتی مرکب از رأی صحیح و ثبات تام می‌داند که لازمه حکومت کردن می‌باشد و ملوک را محتاج‌ترین خلق به این مقوله می‌داند. بر پادشاه واجب بوده که در حال رعایا نظر کند و بر حفظ قوانین معدلت توفّر نماید، چه قوام مملکت به معدلت بود و شرط اول در معدلت آن بود که اصناف خلق را با یکدیگر متکافی دارد و... شرط دوم آن بود که در احوال و افکار مدینه نظر کند و مرتبه هر یکی را بر قدر استحقاق و استعداد تعیین کند... چون از قوانین عدالت فارغ شود، احسان کند با رعایا که بعد از عدل هیچ فضیلت در امور ملک بزرگتر از احسان نبود... فکر از تدبیر امور یک لحظه معطل نگرداند، چه قوت فکر ملک در حراست ملک، بلیغ‌تر از قوت لشکرهای عظیم باشد و جهل به مبادی موجب وخامت عواقب بود... باید که در استمالت اعدا و طلب موافقت از ایشان باقصی الغایه بکوشد و...» (طوسی، همان: ۳۱۰-۳۰۰).

رشیدالدین فضل‌الله نیز در آثار، افکار و در اعمال خود به عنوان وزیر این دوره، توجه ویژه‌ای به مسئله عدل داشته است و عدم اجرای عدالت را عامل زوال و انقطاع اضطراب، فتنه و انقلاب دانسته و توصیه کرده که جماعت متمردان را باید به قید عدالت به بند آورد (همدانی، ۱۳۶۴: ۳۰۶). با توجه به این مطالب، آداب ملوک و رسوم حکومتداری بسیار مهم بوده و حکام وظیفه داشتند که با رموز آن آشنا شوند. خواجه نصیر، خواجه رشید، مؤلف گمنام کتاب تحفه و... در متن آثار خود از حکایات تاریخی برای اثبات ایده‌هایشان بهره برده‌اند، که هدف اصلی از این روش تأکید بر مسئله عبرت‌گیری شاهان از گذشته برای تثبیت پایه‌های قدرت آنان بوده است. متأثر از این نگاه اخلاقی به سیاست، مورخان دوره ایلخانان نیز با ذکر داستان‌های گذشته بر مسئله اجرای درست و منطقی اصول و آئین مملکت‌داری تأکید می‌کردند.

۴. تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان با تکیه بر نگارش تاریخ عمومی

اطلاع از مشخصه‌های اصلی و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری در هر عصری بدون توجه به

اوضاع سیاسی، فکری و اجتماعی آن دوره ناقص است و در تحلیل یک متن تاریخی شناخت محیط تولید اثر حائز اهمیت می‌باشد. حمله مغولان در ایران جدای از اغراق‌گویی درباب کشت و کشتارهای آنان، از بزرگترین و ناگوارترین وقایعی بوده که بر این مملکت گذشته است. شدت عمل مغولان اولیه چنان بود که حیات فکری و علمی جامعه را ناگهان محو کرد و این روند تا دوره ایلخانان ادامه داشت. در آن کشمکش‌ها و تلاطم امواج فتن از ممالکی که از همه بیشتر در معرض تاخت و تاز و قتل و نهب قرار گرفت، ایران بود که قصابات آن ویران و مراکز علمی‌اش از بین رفت (جویی، ۱۳۷۰: ۸ / مقدمه). این روند وجود داشت تا اینکه وضع به تدریج بهتر و با روی کار آمدن ایلخانان، زمینه برای ترمیم ویرانی‌ها فراهم شد. دولت ایلخانان مقارن با قرون ۷ و ۸ ق. بر ایران حکومت کرده‌اند و در چنین شرایطی مجدداً اهل قلم ایرانی بودند که با استفاده از تسامح و بی‌تجربگی مغولان به احیای فرهنگ کشور همت گماشتند؛ مانند خاندان جویی، خواجه رشیدالدین و... که زمینه را برای فعالیت علما، فضلا و مورخان فراهم کردند (بهار، ۲۵۳۵: ۷/۳-۱۵۶). ایلخانان برای اداره دیوانسالاری خود به ایرانیان نیازمند بودند، لذا خاندان‌هایی را که در این زمینه سابقه خدمت داشتند، مورد توجه قرار دادند.

باتمام این احوال علیرغم ویرانی‌های آنها، از آنجا که حکام در بدترین حالت مورخان را جذب می‌کردند و می‌خواستند درسه‌های تاریخ یاد گیرند (رابینسن، همان: ۲۰۴) و همینطور علاقه مغولان به بقای نام خود و وقوع بزرگترین حوادث در قرن ۷ ق، تفاوت دید و جهان‌بینی آن زمان با قبل، حمایت ایلخانان متأخر از نویسندگان و... سبب انقلابی در تاریخ‌نویسی شد و تاریخ‌نگاری بعنوان یکی از ویژگی‌های ادبی و فرهنگی این دوره، پیشرفت بی‌نظیری پیدا کرد (مرتضوی، ۱۳۵۸: ۷۴-۳۶۹). محققانی چون علامه قزوینی، براون^۱ و... بر رونق کمی و کیفی تألیفات تاریخی تأکید داشته‌اند. بنابراین در این شرایط تاریخ‌نویسان به تکاپو افتاده و جریان تاریخ‌نویسی را وارد مرحله نوینی کردند که علاوه بر کیفیت و تنوع محتوایی، از نظر کمیت نیز حائز اهمیت فراوان بود. نکته دیگر اینکه، تاریخ ملوک باستانی ایران و به‌ویژه ساسانیان، در تواریخ عمومی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و با بررسی جریان

1- Browne.

تاریخ‌نگاری ایران دوره اسلامی، می‌توان پی برد که زمان مغولان در این زمینه به‌ویژه به‌لحاظ کمیت، دوره‌ای بی‌نظیر بوده است. واکنش‌های جهانی منتج از ظهور این سلسله، علاقه‌ای روزافزون نسبت به تاریخ مردم غیر مسلمان به بار آورد و سیل عظیمی از تواریخ عالم به زبانهای عربی و فارسی جاری شد (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۷۰/۱). بنابراین در چنین بستری بود که تواریخ عمومی متعددی در ایران عهد سلطه ایلخانان نگاشته شد.

تاریخ عمومی یا جهانی (جهان طبق تصور آن روز) می‌باشد که به زعم عده‌ای ظهور این شیوه گواهی بر انحطاط تاریخ‌نگاری اسلامی بود (میثمی، همان: ۳-۱۲ و ۲۳). وقوع حوادث بزرگ و علاقه حاکمان به ثبت این رویدادها تاریخ‌نگاری را در مسیر تعالی قرار داد و تواریخی پدید آمدند که در حیطه تاریخ عمومی بودند (اشپولر، ۱۳۸۸: ۹۶). بنابراین تعداد زیادی از مورخان چون حمدالله مستوفی، خواجه رشید، جوینی، و صاف الحضره، ... به نگارش این تواریخ روی آوردند. نکته مهم در هر یک از این آثار صرفنظر از بحث درباب شروع تاریخ و نگارش، که هر کدام رویداد خاصی را منشأ دانسته‌اند، پیگیری هرچند گزینشی وقایع از قدیمی‌ترین ایام تا زمان خود مورخ بوده است. به عبارتی این نوع تواریخ گزینشی، مبتنی بر گاه‌شناسی، تخیلی و غیرواقعی‌اند (رابینسن، همان: ۲۳۶)، چراکه مورخ الزاماً خلاً را باید با داستان‌های غیرواقعی پر می‌کرد. در عصر برخی خانان مغول چون غازان و وزارت افرادی چون خواجه رشید^۱ که اوضاع کشور در مقایسه با قبل تفاوت زیادی کرده و امور مختلف سامان گرفتند، در پرتو اصلاحات این دوره، عرصه برای نگارش آثاری در زمینه تاریخ و بازتاب شرایط آنروز به مورخان دست داد. حمله مغول با اینکه تأثیرات فاجعه باری بر بالندگی فکر و فرهنگ ایران گذاشت، اما دقیقاً طی همین دوره نامیمون بود که تاریخ‌نگاری فارسی به اوج خود رسید و تاریخ‌نویسان با دسترسی به اسناد دیوانی و تاریخی، شاهد بسیاری از وقایع بودند و تاریخ نوشتند (ریپکا، ۱۳۸۹: ۵۸۵). بنابراین در دوره ایلخانی علاقه به ثبت رویدادها و بازتاب شرایط جامعه مورد توجه مورخان و حکام قرار گرفته بود و بی‌شک این وضعیت در پویایی فکر بسیاری از آنان تأثیر می‌گذاشت.

۱- ذکر اصلاحات غازان در این مقال نمی‌گنجد ولی به‌موجب تأثیرات فراوانی که که بر حیات فکری داشته جهت اطلاع بیشتر ر.ک به: ج. آ. بویل، تاریخ کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹، صص ۷۹-۳۵۴.

۵. رویکرد مورخان دوره ایلخانان به قیام و شخصیت بهرام چوبین

از مهمترین مسائلی که مورخان ایرانی دوره اسلامی در باب ایران باستان مدنظر قرار داده و در آثار خود منعکس کردند، شیوه حکومتداری و آئین شهریاری و همچنین مسئله انتقال قدرت بود. با ورود این جنبه از اندیشه سیاسی به عرصه تاریخ‌نگاری اسلامی، رفتار شاهان و طرز حکومتداری آنان و سیاست‌هایی که برای مدیریت کشور به کار می‌گرفتند، موردتوجه قرار گرفت و هدف بسیاری از مورخان که در تواریخ خود - به ذکر روایاتی از دوران باستان و حوادث زمان هر یک از آنان می‌پرداختند- نیز بیشتر این بود که مایه عبرت شاهان و ای بسا خوانندگان شود و به نوعی درس حکومتداری را به آنان بیاموزند؛ بنابراین دوره ایلخانان نیز همین هدف دنبال می‌شد و در پی آن بودند که علل سقوط و تباهی پادشاهان را بازگو نمایند و با آوردن روایاتی چون شورش بهرام چوبین که مقدمه سقوط هرمزد را فراهم کرد، به نوعی ایلخانان را از تکرار رفتار نادرستی که روزگاری این شاه ساسانی انجام داده و بدست خود موجبات تباهی‌اش را ایجاد کرده بود، بر حذر می‌داشتند.

مورخان در تعریف و ارائه الگوی حکومتداری در ایران دوره اسلامی، همچون دوران باستان به امور و صفات مختلفی که شاه باید به آنان متصف بود، اشاره کرده‌اند. مفاهیمی چون: عدالت و دادگری، رعیت‌پروری، عمران و آبادانی، نیکی و بخشش، خویشنداری و فرو بردن خشم، عطوفت، توجه به امور مذهبی، داشتن فره ایزدی، توجه به حال رعایا و... . مؤلف تاریخ شاهی قراختائیان اشاره کرده:

«در سخن حکما آمده است که نان عاجزان بازگرفتن، آب قدرت پادشاهان برد و آه سرد مظلومان آتش مملکت را فرو می‌راند ... اصل معظم و قاعده محکم درین باب آنست که پادشاه بلند همت باشد و به محقرات امور توجه ننماید و...» (تاریخ شاهی قراختائیان، ۱۳۵۵: ۷-۴۵).

بنابراین فرمانروا وظایف بس خطیری بر عهده داشت. در اندیشه ایران‌شهری، شاه اصلی‌ترین کارگذار کشور بود و به واسطه او پیوند زمین و آسمان برقرار می‌شود. سلطان دارویی بود که همگان بدان دفع مرض می‌کردند، ولی اگر او فاسد بود راه علاج مسدود می‌شد. بنابراین شاه در دوران اسلامی همچنان قداست و برتری خود را حفظ کرده است.

باینحال حفظ این مقام و موقعیت وابسته به لیاقت و کاردانی او و انجام وظایف پادشاه و در غیر این صورت شورشگران اجتماعی و توطئه‌کنندگان بر ضد شاه مملکت، حتی در پی آن بودند تا این رقبای اصلی را از سر راه بردارند؛ بهرام چوبین بعد از آنکه خسرو دوم به دربار روم پناه برد، با نامه‌ای از امپراتور خواست که در قبال دادن نصیبین و شهرهای ساحلی دجله و فرات، خسرو را به او واگذارد (میراحمدی، همان: ۶۲۳). این درخواست در واقع تلاشی برای تثبیت پایه‌های حکومت خود و ای بسا کشتن خسرو بود تا رقیبی از خاندان شاهی در مقابل او باقی نماند. خواجه رشید که با نگاشتن جامع التواریخ، در واقع اصیل‌ترین کار [تاریخ] عمومی را به انجام رساند، تصریح کرده که بهرام از ابتدا درصدد کودتا بر ضد هرمزد نبود و زمانی که شاه او را به همکاری فراخواند، با کمال میل پذیرفت (همدانی، ۱۳۹۲: ۸۲۴/۱). بنابراین او اعتقادی به این احتمال که بهرام به‌عنوان یکی از اشراف زادگان عصر ساسانی، قبل از هرمزد، نقشه حکومت را در سر می‌پروراند، ندارد.

نکته دیگر اینکه مورخان به‌عنوان معلمان و هدایتگران شاهان، همواره درس عدالت و رعیت‌پروری را به آنان می‌دادند و تأکید می‌کردند که اگر از این امر غافل شده و بر رعیت ظلم نمایند، شورش و ناآرامی رخ می‌دهد. در دوره مغولان، یک رویداد بسیار مهم که در این زمینه می‌گنجد، قیام محمود تارابی در ۶۳۶ ق. در شهر بخارا بود که بر علیه خان ظالم مغولی یعنی جغتای خان، رخ داد. در زمان او پیشه‌وران و کشاورزان تحت ظلم بودند، و بسیاری از قوانین اسلامی زیرپا گذارده و فرهنگ ایرانی-اسلامی مغلوب فرهنگ مغولی شد و لذا تارابی علیه ظلم اشراف محلی و حکام مغولی قد برافراشت (بایمتف، ۱۳۸۰: ۶۶). مهمترین منبع برای بررسی این قیام تاریخ جهانگشای جوینی است که به‌خوبی بسترهای وقوع این حرکت اعتراضی را گزارش کرده و علت اصلی را به عمال حکومت مغولی آنجا ارتباط داده است (جوینی، ۱۳۷۰: ۹۰/۱-۸۵). بنابراین ذکر داستان بهرام چوبین هم تلاشی برای آگاه کردن ایلخانان به جلوگیری از ظلم دولتیان و عمال حکومتی به مردم بود و هم اینکه آنانرا از وقوع چنین حوادثی بر حذر دارند؛ وگرنه صرفاً ذکر داستانی که چندین سده قبل رخ داده بود، به خودی خود نمی‌توانست سودی در بر داشته باشد و در پشت این داستان، نوعی درس حکومتداری و آداب مملکتداری نهفته بود. ایلغار مغولان سبب تخریب و غارت اموال مردم اسکان یافته شد و استیلای آنان بر ایران نوعی از هم‌پاشیدگی و انهدام

بی‌حد و حصر را در پی داشت و بسیاری از شهرهای ایران به‌ویژه در خراسان از بین رفتند و به‌خاطر این ویرانگری‌ها بود، که در عهد مغولان شورش‌های چندی صورت گرفت؛ مثلاً در اوایل عصر منگو قآن، شمس‌الدین محمد کرت را که منگو آزاد کرده و حکومت هرات را به او داد و به قول آیتی در کتاب تاریخ و صاف:

«امیر ارغون نیز تا کنار آب سند را به رسم مقاطعه به او داد و او را بناخت ... در عصر هلاکو او تمرد کرد و هلاکو در ۶۵۸ق. کشکری به فرماندهی به سوی او روانه داشت ... و در حدود سیستان شمس‌الدین پیروز شد ... در زمان آباقا نیز تمرد کرد» (آیتی، ۱۳۴۶: ۹-۴۷).

وقوع این رویدادها نشان دهنده طغیان بر حکومت مرکزی می‌باشد که در زمان ایلخانان نیز وجود داشته است و در این مورد شمس‌الدین همان رفتاری را انجام داده که روزگاری بهرام چوبین کرده بود. این حاکم محلی وقتی عرصه را خالی دید، برای قدرت‌گیری قیام کرده و گرچه در ابتدا پیروز بود، ولی نهایتاً مطیع ایلخانان شد. همین‌طور خروج سید شرف‌الدین ابراهیم در شیراز در ۶۶۵ق. (همان: ۱۱۴-۱۱۱). وقوع این حوادث مورخان را به فکر یادآوری داستان بهرام چوبین انداخته و لذا در تواریخ عمومی این دوره به آن حادثه اشاره کرده‌اند. خواجه رشید ضمن اشاره به اینکه بهرام چوبین بعد از پیروزی بر ترکان، بخشی از غنائم را برای سپاهش در شرق نزد خود نگه داشت، تصریح نموده:

«هرمزد خلعتی زنانه و دوکی و قدری پنبه بدو فرستاد و بدو نوشت که از دو گوشواره سیاوخش که نشاندار بود، یکی برده‌ای و... بهرام اظهار فرمانبرداری کرد آن جامه بپوشید و آن نامه بر ایشان خواند. بزرگان چون آن حال بدیدند ... اظهار کردند که هرمزد لایق پادشاهی نیست و بهرام نصیحت ایشان می‌کرد و با ایشان می‌گفت ازین جنس سخن مگوئید ... ایشان گفتند اگر تو موافقت ما نمیکنی، ما دیگری را پیشوای خود می‌کنیم و از اطاعت هرمزد بیرون می‌آئیم و عاقبت بهرام قبول کرد که از اطاعت او بیرون آید» (همدانی، همان: ۸۳۲/۱).

بنابراین خواجه رشید درصدد توجیه کار بهرام بوده و اینکه حتی بعد از آنکه هرمزد به او توهین کرد، حاضر نبود که در مقابل او قد علم کند و محرک این کار را سپاهیان می‌داند.

شاید با این روایت خواسته درس حکومتی به پادشاهان بدهد که اگر اشتباهی را مرتکب شدند، درصدد جبران و اصلاح برآیند و اگر در این زمینه قدم بر ندارد، امکان طغیان فرماندهان و زبردستان و سقوط و تباهی آنها نیز بسیار بالاست. خواجه اشاره کرده که حتی بعد از اینکه سر وزیر هرمزد را پیش بهرام فرستادند، او اندوهگین شد و دستور داد قاتل او را بکشند؛ زیرا وزیری کاردان بود و هرمزد را ملامت می‌کرد (همان، ۸۳۶). بنابراین او بعنوان مورخی واقع‌بین، متوجه شجاعت و جوانمردی بهرام بوده او را همچون یک شورشی قدرت-طلب معرفی نمی‌کند. خواجه به‌عنوان وزیر مطرح این دوره، توجه زیادی به عموم داشته و به منصوبان خود سفارش می‌کرد که اهل ظلم و فساد را بر اهل صلاح حکومت ندهند (رجب‌زاده، ۱۳۵۵: ۹۱-۱۹۰). او شورش و حمله بهرام به مدائن و محاصره پرویز، را تلاش برای انتقام هرمزد می‌داند و اینکه خواسته است دوباره هرمزد را بر سر کار آورد و حتی پیشنهاد پرویز برای خدمت به خود را رد کرد (همدانی، همان: ۸۴۰). البته با توجه به ماهیت کار بهرام و اینکه طاقت او و سپاهش برای برخورد و واکنش به رفتار سوء هرمزد، طاق شده بود، باهدف قدرت‌گیری و بر تخت نشستن، به مقر هرمزد حمله برد.

خواجه رشید یکی از علل شکست بهرام در برابر سپاه پرویز را به خیانت لشکریان بهرام و رویگردانی از او می‌داند و وقتی چنین دید، با چهار هزار مرد و اموال و خزانه‌اش که بر سه هزار شتر سوار کردند، به سوی خراسان رهسپار شد (همان، ۵۶-۸۵۵؛ ۸۵۹). او بهرام را مردی شجاع و بخشنده می‌داند که وقتی در سر راه خراسان به قومس رسید، حاکم آنجا، قارن -که بهرام او را زمان حکومتش بزرگ داشته بود-، برای دستگیری‌اش تلاش کرد و بهرام وقتی چنین دید، او را شکست داد؛ ولی به علت کهولت از خونس گذشته و او را نکشت (همان: ۸۶۰) و همچنین از شجاعت‌های بهرام در نزد خاقان ترک می‌گوید. (همان: ۸۶۱) گرچه به خاطر این رشادت‌ها چون کشتن برادر خاقان که رقیب اصلی او بود و همینطور از پای در آوردن دیوی در آن منطقه، بهرام نزد خاقان محبوبیت پیدا کرد، ولی وقتی خبر به پرویز رسید، درصدد چاره برآمده و با نامه‌ای تهدیدآمیز از خاقان طلب کرد بهرام را دست بسته بفرست و نهایتاً چنین کرد (همان: ۶۴-۸۶۳). این دیدگاه خواجه درباره دولتمردان توانا و لایقی چون بهرام چوبین، درواقع نشأت گرفته از اصل فضیلت و کفایت بود که بعنوان راه ترقی در نزد او به شمار می‌رفت و با بررسی ساز و کار حکومتداری در

عهد وزارت او به خوبی مشهود است.^۱

نکته بسیار مهم دیگری که احتمالاً مدنظر مورخان این دوره بوده، دشمنی دیرینه ترکان با ایرانیان است و با ذکر داستان بهرام چوبین بر این امر تأکید داشته‌اند؛ چراکه بهرام سردار ساسانی در سال ۵۹۱ م. بعد از شکست به نزد ترکان گریخته بود (بارتولد، ۱۳۴۴: ۵۸). این مورخان به نوعی به حکام گوشزد کرده‌اند که پناهنده شده معترضان به همسایگان و دشمنان امری مسبوق به سابقه است. این زمان نیز دشمنانی در همسایگی ایلخانان بودند همچون خوانین دشت قبیچاق و ممالیک و هر آن احتمال داشت از مخالفان ایلخانی حمایت کنند.

حمدالله مستوفی از دیگر مورخان مطرح این دوره، نیز به داستان بهرام اشاره کرده است. در اثر جغرافیایی‌اش نزهةالقلوب وقتی از بنای هر شهری بحث می‌کند، ساخت بسیاری از قصبات و شهرها را به بهرام چوبین منتسب می‌کند؛ مثلاً طوالش و باب الابواب (مستوفی، ۱۳۶۲ ب: ۸۹ و ۲۵۵)، که در روزگار خود از مناطق آباد و با رونق به‌شمار می‌رفته‌اند. این مسئله در واقع به اندیشه‌ای برمی‌گردد که در دوره حکومت‌های اسلامی از سوی خاندان‌ها و سلسله‌های مختلف با هدف کسب مشروعیت و انتساب خود به اشراف و خاندان‌های حکومتگر ایران باستان، حکومت خود را مشروع و قانونی جلوه دهند؛ وگرنه بهرام چوبین در مدت چند ماهی که سلطنت کرد و غالباً این دوره توأم با شورش‌ها و ناآرامی‌های داخلی و جنگ با مخالفان شده بود، نمی‌توانست موجب آبادانی شود و شهرهایی را بنا کند؛ باینحال در عهد حکومت‌های ایران دوره اسلامی، بسیاری از آنان با هدف کسب مشروعیت و مقبولیت، نسب خود را به بهرام می‌رساندند. سامان جد سامانیان نیز به قول مستوفی: «ز بهرام چوبینه بودش گهر» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۴/۴۴). بنابراین مستوفی نیز بهرام را به حدی معتبر و معروف می‌داند که سامانیان با انتساب خود به او ریشه و نسب شاهی برای خود جستجو می‌کرده‌اند.

مستوفی در اثر دیگرش تاریخ‌گزیده، تصریح کرده که ظلم و ستم هرمزد و افزایش مالیات و فشار بر رعایا سبب شد از او متنفر شوند و دشمنان حمله کردند و وقتی بهرام در

۱- برای اطلاع بیشتر از این روند ر. ک به هاشم رجبزاده، آئین‌کوداری و در عهد رشیدالدین فضل‌الله، تهران: توس، ۱۳۵۵.

جنگی بر ترکان پیروز شد، بخشی از غنائم را که در خور پادشاه بود، نزد خود نگه داشت و این رفتار بر هرمزد گران آمد (مستوفی، ۱۳۶۲ الف: ۲۲-۱۲۱). بنابراین بدون اینکه از او دفاعی کرده باشد، به‌طور ضمنی حرکت بهرام چوبین، مبنی بر نفرستادن تمام غنائم را اشتباه و علت توهین هرمزد به او را به‌همین مسئله ارتباط می‌دهد؛ درحالی که ارتقا و محبوبیت بهرام و اینکه پیروزی در جنگ‌ها سبب شده بود نزد لشکریان قدرت و شهرت زیادی کسب نماید، و ضدیت هرمزد با اشراف و افرادی که پایگاه اجتماعی بالایی داشتند، همگی در این زمینه دخیل بود و موضوع غنائم تنها بهانه‌ای را به‌دست هرمزد داد تا بدینوسیله مانع از نفوذ قدرت‌گیری او شود. بی‌تردید پایگاه اجتماعی این مورخ و منصبی که در این عهد داشته یعنی مستوفی‌گری و رتق و فتق امور مالی، در این قضاوت بی‌تأثیر نبوده است و بهرام را غاصب غنائمی می‌داند که بایستی بعد از هر نبرد، به خزانه سلطنتی فرستاده می‌شد. با اینحال بی‌تدبیری پادشاه را عاملی مهم در بروز شورش دانسته و بی‌توجهی او به امور داخلی نقش زیادی در این رویدادها داشته است. در ذیل حوادث عهد گیکخاتو گفته:

«گیکخاتو در عشرت و مباشرت افراط کردی و... اتابک افراسیاب فضیولی در لرستان خروج کرد و لرستان را به تصرف درآوردی» (مستوفی، همان: ۶۰۰).

شبانکاره‌ای نیز ضمن اشاره به سختگیری و جباری و در عین حال، عدالت هرمزد، تصریح کرده که او به شدت ضد اشراف بود و همین امر باعث دشمنی اکابر فارس با او شد و در نتیجه:

«امور ثنور مهمل ماند و دشمنان از چهار طرف قصد او کردند: روم، ترک، عرب و خزر ... بعد از گفتگو با موبد موبدان، او گفت در مُلک ری مِلکی است که نسبت خود به رستم دستان می‌کند و الحق به مردی رستم است و او را بهرام چوبینه خوانند ... بعد از آنکه به مقابل ساوه شاه خاقان ترک رسید، خاقان کس فرستاد و از او خواست در قبال پیوستن، امیری را به او واگذارد و بهرام جواب داد که مرا به امیری تو به کار نیست و من خود امیرم» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۴۶/۱-۲۴۵).

بنابراین مورخ فوق‌الذکر، نیز ضمن اشاره به شجاعت بهرام و توانایی نظامی‌اش، تلاش او برای قدرت‌گیری و توطئه برای عزل هرمزد، قبل از آن برخورد و رفتار ناشایستی که شاه

ساسانی با او داشت، را بی‌اساس و غیرواقعی دانسته است. از طرفی سوءتدبیر و بدخواهی دشمنان بهرام و در اینجا پسر ساوه شاه که نزد هرمزد برای اطاعت رفته بود، مبنی بر اینکه بهرام غنائم را پیش خود نگه داشته است، را باعث بر هم خوردن رابطه آندو می‌داند. او در ادامه اذعان کرده که بهرام حتی بعد از آنکه دو کدان و لباس زنانه هرمزد را دید، گفت: «من فرمانبردارم» (همان: ۲۴۷). واکنش بهرام بعد از کور کردن و کشتن هرمزد را نسبت به پرویز و سپاه، نیز به گونه‌ای دیگر تعبیر کرده است:

«خطاب به لشگر: ای ناجوانمردان شما پسر نوشروان عادل را کشتید و امروز این ملک عاجز [پرویز] را بیرون آوردید. فردا چون متمکن شود همه شما را به کین پدر بکشد و سپاه با شنیدن این سخنان روی به لشگر بهرام نهادند و پرویز به روم بگریخت» (همان: ۲۴۸).

وقتی پرویز از روم برگشت، سپاه از بهرام گشته بود و از پرویز طلب بخشش کردند و مجدداً به او پیوستند. بنابراین بهرام به پشتوانه سپاه شوریده و در نتیجه رویگردانی آنان از او، بود که شکست خورده و به شرق پناهنده می‌شود.

عده‌ای از مورخان نیز گزارش کرده‌اند که هرمزد بیشتر افراد متعددی و عصیانگر و غیرمطیع را سیاست می‌کرد. بناکتی تصریح نموده که:

«هرمزد در میدان عدل از کسری سبق بر بود و در قهر متعدیان مبالغت فرمود، چنانکه سیزده هزار مرد از بزرگان عجم سیاست کرد» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۴).

بناکتی به سوءمدیریت و رفتار خشونت آمیز هرمزد اشاره نکرده و همین طرز برخورد او با افرادی چون بهرام را مسبب ناضایتی بزرگان از او می‌داند و بعد از آن بهرام، اعیان لشکر را به پرویز وعده داد و در جنگ با خسرو پرویز منهزم شده و به‌طور خلاصه، گفته بهرام بعد از رفتن به ترکستان، بدست زن خاقان مسموم و کشته شد (همان: ۶۵-۶۴) بنابراین ظاهراً این مورخ، کار بهرام به‌عنوان فرماندهی که نباید در برابر مخدوم خود شورش می‌کرد، شایسته نمی‌داند و درواقع با دادن قول همکاری به خسرو دوم، توانست سپاه و فرماندهان و بزرگان را با خود همراه نماید و بعد از آنکه عرصه را مناسب دید، بر تخت نشست که آن‌هم چندان دوامی نداشته است. او هیچ تعریفی از بهرام و توانایی‌های او نمی‌کند. شبانکاره‌ای نیز

اشاره کرده که پرویز بعد از آنکه به روم پناهنده شد:

«قیصر او را گرامی داشته و هفتاد هزار سوار به وی داد و چون به کشور ایران رسید، لشکر مداین نیز از بهرام سیر آمده بودند و به یکباره بیست هزار مرد از بهرام برگشتند و پیش پرویز آمده و سر بر زمین نهادند» (شبانکاره‌ای، همان: ۲۴۸/۱).

بنابراین بهرام چوبین در این اثر شخصیتی اسطوره‌ای و چهره‌ای درخشان نیست و به‌عنوان شورشگری نظامی معرفی شده که چون مقبولیت و مشروعیت چندان هم نداشته، پایه‌های قدرتش سست بوده و به همین خاطر مدت زیادی بر تخت شاهی نمی‌توانست تکیه کند. داشتن این رویکرد به شخصی چون بهرام که در خدمت هرمزد قرار داشت و صرفاً بخاطر زیاده‌خواهی‌ها و ضعف مدیریت این شاه ساسانی و آن‌هم به تحریک سپاهیان‌ش قدم علم نمود، شاید از آن جهت باشد که در اندیشه سیاسی این مورخ، حکومت مرکزی و رسمی در هر صورت ارجحیت دارد و نباید در برابر رفتاری که هرمزد با بهرام داشت، نباید شورش می‌کرد.

با اینحال همه مورخان دوره ایلخانان رویکرد واحد و ثابتی به شورش و شخصیت بهرام ندارند و مورخانی بوده‌اند که باتوجه به شجاعت و اصالت خاندان بهرام، حرکت او را نتیجه بدرفتاری هرمزد و حق‌ناشناسی او دانسته که نمی‌خواسته شاهد فیروزی‌های او باشد و گناه این حادثه را به گردن شاه انداخته. بیضاوی از مورخان این دوره اشاره کرده:

«آخرالامر بهرام فرصتی یافت و چوبه‌ای بر سینه شابه زد ... بهرام سپس با پسر او حرب کرد و او را به قتل آورد مال و غنیمت بسیار به هرمزد فرستاد و به بلاد ترک رفت و هرمزد این معنی را صواب نیافت و در حق بهرام سخنان درشت گفت. بهرام از آن آگاهی یافته و طبع هرمز را در قتالی شناخته بود» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۵۰).

مورخ نامبرده، چندان به بهرام نتاخته و حرکت او را نتیجه رفتار شاه می‌داند که ارتباطی با مسئله غنائم و انگیزه‌های اقتصادی هرمزد نمی‌داند. بنابراین چنانکه دیدیم، مورخان دوره ایلخانی با ذکر داستان بهرام چوبین در آثار خود، توجه زیادی به مسأله عبرت‌گیری از تاریخ گذشتگان کرده و براساس آن، به امرای ایلخانی گوشزد کرده‌اند که مبادا با سیاست‌ها

نادرست و خشن خود و رفتار سوء با رجال سیاسی - نظامی، موجبات شورش و ناآرامی داخلی و سست شدن پایه‌های قدرت خود را فراهم نمایند و بدینوسیله توجه آنان را به یکی از عوامل اصلی سقوط و تباهی و از دست دادن مقبولیت و مشروعیت خود، جلب کرده و با رویکرد اندرزگونه، به طور ضمنی به حکام درس حکومت‌داری داده‌اند. در آخر نیز باید گفت مسئله انتقال قدرت و شورش داخلی برای قدرت‌گیری و سرکوب دولت رسمی از جمله موضوعاتی می‌باشد که مورد توجه بسیاری از تاریخ‌نگاران بوده است مورخان در ذکر داستان بهرام چوبین از او حمایت و به نوعی از شیوه مملکت‌داری شاه معاصر خود انتقاد کرده‌اند و حرکت او را نه صرفاً توطئه و تلاشی برای قدرت‌گیری، که مخالفت و ایستادگی در برابر ظلم و بیدادگری و عدم رعایت جانب حق و عدل به توسط حکام زمانه، را علت اصلی شورش و حرکت او می‌دانند. به عبارتی انتقاد از سبک حکومت‌داری و سیاست‌های داخلی هر مزد که آنرا سبب سقوط و تضعیف ساسانی معرفی کرده‌اند، باعث تمایل مورخان به او شده است.

نتیجه

صرف‌نظر از بررسی صحت و سقم مندرجات و محتوی آثار تاریخ‌نگاری دوره مغول که موضوع کار دیگری می‌باشد، نکته مهم ثبت رویدادهایی است که مورخ به نوعی بین آنها با زمان خود ارتباطی برقرار می‌کند. از جمله این رویدادها، داستان شورش بهرام چوبین سردار ساسانی بر علیه هر مزد بود، که در نتیجه سوء رفتار و توهین این شاه ساسانی، با تکیه بر ارتش کوچک خود سعی داشته حکومت اشکانیان را احیاء کند. بعد از سقوط ساسانیان، یاد و خاطره او همچنان در حافظه تاریخی ایرانیان باقی ماند. در عصر ایلخانان تاریخ‌نویسانی که داستان وی را ذکر نمودند، جدای از توصیف تاریخ گذشته که رسالت هر اثری تاریخی است و دربردارنده اطلاعاتی از گذشته می‌باشد، مسئله مهم، ارائه نوعی درس حکومت‌داری به حکام و رفتار سیاسی بر اساس عدل و انصاف، تدبیر در امور و نظارت بر کار دیوان‌های مختلف است. بنابراین روایت کردن داستان بهرام چوبین در تاریخ‌نگاری عهد ایلخانان جنبه اخلاقی و اندرزنامه‌ای داشته است. از طرفی اشاره به توانایی و لیاقت نظامی بهرام چوبین و تکرار فراوان واژه‌هایی چون عدل و عدالت، رعیت پروری، انصاف و... با روش بسامدگاری و

تحلیل محتوا، نشان می‌دهد که به طور ضمنی ذکر این داستان در منابع تاریخی و ادبی دوره ایلخانان تلاش برای فهم این مبانی حکومتداری به حکام و خوانین مغول بوده که مبدا با بی‌توجهی به این مؤلفه‌های کلیدی، موجبات سقوط و تباهی خود را فراهم آورند و مشروعیت و مقبولیت خود را از کف دهند. ذکر داستان بهرام در آثار برخی از مورخان این دوره، از یک طرف تأکید بر وجود دولت مرکزی و نقد حرکات شورشی و اعتراضی چون شورش بهرام چوبین بوده و همچنانکه این رویداد نقش کلیدی در تضعیف پایه‌های قدرت ساسانی داشت، وجود هر شورشی در این دوره را نیز محکوم کرده‌اند و از طرف دیگر سیاست و رفتار درست شاهان و توجه‌شان به امور داخلی مملکت بوده که مبدا با سیاست غلط خود، موجبات شورش را فراهم نمایند. به عبارتی گریز زدن به داستان بهرام چوبین از یک منظر دربردارنده نوعی اندیشه سیاسی می‌باشد که طبق آن هیچ دولتمرد و رجلی نباید بر علیه حکومت مرکزی قد علم کند و اگر از شاهی رفتار نادرست و اشتباهی سر زد، آن را اصلاح نماید. در این راستا از میان مورخان این دوره کسانی که با دربار ارتباط نزدیکتری داشته و از صاحب منصبان به شمار می‌رفتند، بیشتر اقدام کودتاگرایانه بهرام چوبین را نقد کرده‌اند. نکته آخر اینکه ذکر این داستان در پشت خود این اندیشه را داشت که دشمنی ایران با ممالک همجوار پیشینه طولانی دارد و با گوشزد کردن این موضوع به حکام ایلخانی که در این زمان به‌عنوان پادشاهان ایرانی بر کشورمان حکومت می‌کردند، خطر پناهنده شدن مخالفان داخلی به دربار حکومت‌هایی چون ممالیک وجود دارد؛ سلسله‌ای که دشمنان اصلی ایلخانان به شمار می‌رفتند.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۶)، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن العبری (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مختصر الدول*، لبنان، دارالرائد.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۲)، *الفهرست*، ترجمه و تحشیه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۸۵)، *فارسنامه*، تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد نیکلسون، تهران، اساطیر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۸)، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره.
- ایمانپور، محمدتقی و گیلانی، نجم‌الدین (۱۳۸۹)، *نقش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی*، «تاریخ اسلام و ایران»، سال بیستم، شماره ۸، پیاپی ۸۹، صفحات ۱ تا ۲۸.
- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۴۴)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده میلادی*، ترجمه علی محمد زهما، به کوشش اسدالله حبیب، افغانستان، پوهنی.
- بایمتف، لقمان (۱۳۸۰)، *بازنگری بارتولد به جهانگشای جوینی: شورش محمود تارابی*، «کیهان فرهنگی»، شماره ۱۷۸، صفحات ۶۶ تا ۷۱.
- براون، ادوارد (۱۳۳۵)، *تاریخ ادبی ایران: از قدیمی‌ترین روزگاران تا زمان فردوسی*، ج ۱، ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح، تهران، ابن سینا.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۴)، *تاریخ بلعمی*، ج ۲، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار.
- بن زیار، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر (۱۳۳۵)، *نصیحت‌الملوک: قابوسنامه*، تصحیح و مقدمه محمد امین بدوی، تهران، ابن سینا.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود (۱۳۴۸)، *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی.
- بویل، ج. آ (۱۳۸۹)، *تاریخ کمبریج*، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

- بهار، محمدتقی (۲۵۳۵)، *سبک شناسی*، ج ۳، تهران، امیرکبیر.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲)، *نظام التواریخ*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر ایرج افشار.
- پیگولوسکایا، ن (۱۳۶۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه، تهران، علمی و فرهنگی.
- تنکابنی، حمید (۱۳۸۳)، درآمدی بر دیوان سالاری در ایران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، با مقدمه زنتبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، تهران، نقره.
- جاحظ، ابوعثمان عمر (۱۳۴۳)، *التاج*، ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- جوانشیر، ف. م (۱۳۸۸)، *حماسه داد: بخشی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی*، بی‌جا، انتشارات حزب توده ایران.
- جوینی، علاءالدین عطاءالملک (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشا*، جلد ۱، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، ارغوان.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۹)، *درباره لقب بهرام، سردار مشهور ساسانی*، «یادنامه دکتر احمد تفضلی»، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران، سخن، صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۱.
- خواندمیر، غیاث بن همام الدین (۱۳۱۷)، *دستورالوزراء*، به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۷۱)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود دامغانی، تهران، نشر نی.
- رابینسن، چیس. اف (۱۳۸۹)، *تاریخنگاری اسلامی*، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۵۵)، *آئین کشورداری و در عهد رشیدالدین فضل‌الله*، تهران، توس.
- رستگارفسای، منصور (۱۳۶۹)، *فرهنگ نامهای شاهنامه*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- روزنتال، فرانسیس (۱۳۶۵)، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ج ۱، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ریپکا، یان (۱۳۸۹)، *ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، در بویل، جی.آ، «تاریخ ایران کمبریج»، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱)، *مجمع الانساب*، ج ۱، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲ الف)، *تاریخ طبری*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر. _____ (۱۳۶۲ ب). *بهرام چوبین*، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، امیرکبیر.
- طوسی، خواجه نصرالدین (۱۳۷۳)، *اخلاق ناصری*، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۴۷)، *سیرالملوک: سیاستنامه*، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۱)، *شاهنامه*، ج ۵، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، علمی.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۸۵)، *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران، طهوری.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸)، *مسائل عصر ایلخانان*، تهران، تاریخ و فرهنگ ایران.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲ الف)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۲ ب)، *نزه القلوب*، به تصحیح گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب.

— _____ (۱۳۸۷)، *ظفرنامه: قسم احکامیه*، ج ۴، با مقدمه و تصحیح روح انگیز کراچی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— مسعودی، علی بن حسن (۱۳۸۲)، *مروج الذهب*، ج ۱، مترجم ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی فرهنگی.

منفرد، افسانه (۱۳۷۷)، *بهرام چوبین*، «دانشنامه جهان اسلام»، ج ۴، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، صفحات ۷۸۵ تا ۷۸۸.

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، *تاریخنگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران، ماهی.

میراحمدی، مریم (۱۳۹۰)، *تاریخ تحولات ایران‌شناسی*، تهران، طهوری.

ناشناس (۱۳۴۱)، *تحفه: در اخلاق و سیاست*، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ناشناس (۱۳۵۵)، *تاریخ شاهی قراختائیان*، به اهتمام و تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

نرشخی، ابوبکر محمد (۱۳۵۱)، *تاریخ بخارا*، ترجمه احمد بن محمد نصر قباوی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۴ ق)، *مکاتبات رشیدی*، گردآورنده محمد ابرقویی، مصحح محمد شفیع، لاهور، پنجاب.

_____ (۱۳۹۲)، *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، میراث مکتوب.

هیلتز، جان (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و محمود تفضلی، تهران، چشمه.

یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۷)، *مقدمه‌ای بر فلسفه سیاست در اسلام*، تهران، امیرکبیر.
یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۶)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.

Pourshariati, Parvaneh (2009), *Decline and fall of the Sassanian Empire: The Sassanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London.

Yarshater, Ehsan(2006), *The Cambridge History of Iran*, Cambridge University press.

